



## عارف بارانی

زندگی نامه روحانی شهید سید حسین مقیمی

مصیب معصومیان

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)



## عارف بارانی

سرشناسه: معصومیان، فصب، ۱۳۴۷ - | عنوان و نام پدیدآور: عارف بارانی؛  
زندگی نامه روحانی شهید سیدحسین مقیمی / به کوشش مصیب معصومیان.  
| مشخصات نشر: قم: انتشارات شهید کاظمی، ۱۴۰۰. | مشخصات ظاهری:  
۱۸۰ ص:؛ ۱۳/۵ × ۲۰. | شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۵-۰۶۶-۱ | وضعیت  
فهرست‌نویسی: فیبا | عنوان دیگر: زندگی‌نامه روحانی شهید سیدحسین  
مقیمی. | موضوع: مقیمی، سیدحسین، ۱۳۴۴-۱۳۶۷. | موضوع: شهیدان  
-- ایران -- بازماندگان -- خاطرات | موضوع: Martyrs -- Iran --  
Diaries -- | رده‌بندی کنگره: DSR۱۶۲۶ | رده‌بندی دیویی: ۰۸۴۳.۹۲/۹۵۵  
| شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۴۳۱۷۵ | اطلاعات مورد کتابشناسی: فیبا

به کوشش: مصیب معصومیان | ویراستار: حسین صادقی فرد | اطراح جلد: مهدی  
جعفری | انتشارات: شهید کاظمی | نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۴۰۰ | شمارگان:  
۱۰۰۰ نسخه | قیمت: ۴۰،۰۰۰ تومان | شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۵-۰۶۶-۱  
| مدیریت هنری و آماده‌سازی: مؤسسه شهید کاظمی |

| دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، فروشگاه ۱۳۱ |  
| شماره تماس: ۰۶-۰۲۵-۳۷۸۴۰۸۴۴ |

www.manvaketab.ir | سامانه پیام کوتاه: ۰۳۰۰۱۴۱۴۴۱



@nashreshahidkazemi



باشگاه  
مخاطبان



## فهرست

۷	.....	مقدمه
۱۱	.....	دیدار با دکتر سیده خدیجه مقیمی، فرزند شهید
۱۳	.....	مراقبت های همسر
۳۱	.....	عارف بارانی
۳۷	.....	ادامه دهنده راه اجدادمان
۶۱	.....	دیر رسیدم، اما رسیدم!
۶۵	.....	زیر گوشش اذان گفت
۶۹	.....	فریاد الله اکبر
۷۵	.....	رضایت و حلاوت گرفت
۸۳	.....	اسمت را عوض کن!
۹۹	.....	طشتی از آب آورد
۱۰۳	.....	رفیق نیمه راه نیستم
۱۰۷	.....	پارچه سبز سیدی
۱۱۱	.....	ماه بود بین ستاره ها
۱۱۷	.....	۱۹ نفر از آن ۲۰ نفر

- کتاب داستان برایم خرید ..... ۱۲۱
- حق زندگی ..... ۱۲۳
- پاهای ما را می شنست ..... ۱۲۵
- حسرتی عاشقانه ..... ۱۲۷
- ساقی جمع ما بود ..... ۱۳۳
- اولین جای که زانو زدم ..... ۱۳۹
- صورتی که سر شمار از نور بود ..... ۱۴۱
- شال سبزش را مثل عمامه بسته بود ..... ۱۴۵
- شب های پر ستاره ..... ۱۴۹
- بی ریا و خالص بود ..... ۱۵۳
- نخ تسبیح ..... ۱۵۵
- «نامه عرفانی روحانی شهید شهید حسین مقیمی برای خانواده» ..... ۱۵۷
- تصاویر و اسناد ..... ۱۶۱

www.kotab.ir

## ❖ مقدمه

تلفن همراهم زنگ خورد. خانمی سلام کرد. وقتی مطمئن شد معصومیان هستم خودش را معرفی کرد. خواهرزاده شهید مقیم بود. درباره بزرگواری‌ها و عنایت‌هایی حرف زد که از ناحیه شهیدشان می‌شد. تعاضایش این بود که برای دایی شهیدش کتاب خاطراتی را گردآوری و تدوین کنیم.

اهل شهر بابل هستند؛ روستای «درزی کلانصیرایی». از پدر و مادر شهید پرسیدم. پدر شهید زنده‌اند و مادر شهید هم چند سالی است رفته‌اند به رحمت خدا. در آن صحبت تلفنی قوی ندادم، اما قرار گذاشتیم که جهت دیدار هم که شده به دست بوسی پدر شهید برویم.

۱۷ اسفند ۱۳۹۸ قسمت شد در دیدار اول خدمت خواهر شهید مشرف شوم. اطلاعاتی را که محدثه خانم از قبل جمع‌آوری کرده بود، جلوی رویم گذاشت و دست‌نوشته‌ای از شهید هم لای اوراق بود. برداشتم و بردیده گذاشتم و کلماتش را بوسیدم. بعد بقیه اسناد را بررسی کردم. خواهر شهید نگاه منتظر و نگرانی داشت. در نهایت پرسید: «آقای معصومیان این‌ها قابلیت چاپ دارن؟»

جا دارد تقدیر و تشکر کنم از خواهر محترم شهید، سیده زینب مقیمی و محدثه خانم  
و همچنین از زحمات خانم زینب غفوری و فاطمه کریم نژاد و هم‌رزم عزیزم آقای  
نعمت عزیزیان که در این راه کمک و همکاری داشتند.